



۲۰۱۸/۱۱/۲۹



عبدالواسع منصورى

از ماست که بر ماست

از ناصر خسرو بلخی



روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
وندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت
امروز همه مُلک جهان زیر پر ماست



چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید
گفتا ز کی نالیم که از ماست که برماست

بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز
می بینم اگر ذره ای اندر ته دریاست

گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد
جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
بنگرکه ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست
نا گه ز کمین گاه یکی سخت کمانی
تیری ز قضای بد بگشاد بر او راست
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر سوز
وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست
بر خاک بیافتاد و بغلتید چو ماهی
آنگاه پرخویش گشود از چپ و از راست
گفتا عجب است این که ز چوبی و ز آهن
این تیزی و تندى و پریدن ز کجا خاست
چون نیک نظر کرد پرخویش بر آن دید
گفتا ز کی نالیم که (از ماست که بر ماست)

ناصر خسرو بلخی



از ماست که بر ماست

Ansari_a_w_az_maast_ke_bar_maast.pdf